



ارتش آندرس

جنگ دوم جهانی با تمام مصائب و خساراتی که برای جهان و البته برای ایران به بار آورد، در نگاهی اما می‌توان از برکات این رویداد جهانی برای ایران نیز سخن گفت. برکاتی که البته «دولت مستعجل بود»: سقوط حکومت پلیسی رضاخان که در تاریخ معاصر ایران دوره‌ای را آغازید که آزادی‌های اجتماعی و سیاسی بالیدند. دوره‌ای که عمرش از یک دهه نیز کمتر بود و با وقایع سال بیست و هفت سده جاری محدود شد و سرانجام با کودتای آمریکایی - انگلیسی بیست و هشت مرداد بر علیه دولت مردمی زنده یاد دکتر محمد مصدق طومارش درهم پیچید و از آن تنها یادی گنگ بجا ماند و فسانه‌ای.

جنگ دوم جهانی برای ایرانیان اما امکان برخورد گسترده با شهروندان دیگر دولتها را فراهم آورد. نیروهای اشغالگر روسی، انگلیسی و آمریکایی در تهران تازه رها شده از وحشت آبروم و مختاری، روزنه‌هایی بر جهان غرب گشوده بودند. انتشار نشریات و ایجاد مراکز فرهنگی آنان که در نگاهی شاید آغازی بر انحطاط باشد اما ایرانیان را با آنچه در دوردست‌ها جاری بود آشنا ساخت اما آمیختگی نزدیک میان ایرانیان و سپاهیان اشغالگر محدودیت‌هایی نیز داشت که برآمده از شرایط جنگی و الگوهای فرهنگی جامعه بود. اما جامعه ایرانی در آن سالهای جنون جهانی برخورد سینه‌به‌سینه دیگری را با گروهی دیگر از شهروندان غرب یعنی آورگان لهستانی تجربه کرد. هر چند پیشینه روابط ایران و لهستان به عصر آق قویونلوها می‌رسد عصری که هنوز نمی‌توان از ایران به مفهوم سیاسی سخن گفت که این مفهوم با ظهور دولت صفوی که شکل

می‌گیرد و روند رابطه به انعقاد پیمان وحدت دولت لهستان با دولت صفوی بر علیه عثمانی می‌انجامد. که شاید اوج رابطه میان این دو دولت است و علیرغم رواج بسیاری از واژه‌های مشترک در زبان دو ملت برخورداری چنین سینه به سینه و گسترده هیچگاه میانشان نبوده است خواه از آن رو که لهستان بارها به دست همسایگان قدرتمند ولی مستبد خود اشغال و تجزیه شد که لهستان را به معنای یک جمهوری پادشاهی همواره خطری برای خویش محسوب می‌کردند و خواه بعد راه و دوری ...

اما آنچه لهستانیان را به آوارگی کشاند و راهی به سوی ایران پیش پایشان نهاد، ریشه در رویدادهای پس از جنگ جهانی اول دارد. با شکست متحدین، جنبش استقلال طلبانه لهستان که هیچ‌گاه خاموش نگشته بود به رهبری ژنرال پیلسوسکی به سال ۱۹۱۸ با تأسیس جمهوری لهستان استقلال خود را باز یافت. این جمهوری نوپا در جهت اعاده مرزهای ۱۷۷۲ لهستان کوشید سالی که لهستان برای نخست‌بار میان همسایگان قدرتمندش روسیه، اتریش، پروس تجزیه گشت. بازیابی مرزهای شرقی، اما در سال ۲۱-۱۹۲۰ نبرد با روسیه را در پی داشت و این نبرد موجب طغیان روح ضدروسی در لهستان گردید بطوریکه حتی کلیسای ارتدوکس روسی ورشو نیز این غلیان احساسات در امان نماند و ویران گشت. این نبرد به امضاء توافقنامه ریگا منجر شد که دست آوردی چون بازیابی شهر ویلنا را برای جمهوری جوان لهستان به ارمغان آورد.

در مرز غربی نیز اما لهستان بی‌مشکل نبود. و این مشکلی بود که بعدها به فاجعه‌ای بدل شد. و نه تنها برای لهستان یا اروپا که برای جهان مشکل بود کانال دانزیک یا آنطور که لهستانی‌ها آن را می‌نامند گدانسک پس از جنگ جهانی اول و براساس پیمان پاریس جزئی از خاک لهستان محسوب می‌شد، اما دارای اکثریتی آلمانی بود. این بخش از خاک لهستان تحت نظارت جامعه ملل بعنوان شهری آزاد به حیات اقتصادی خود ادامه می‌داد.

درست است که اکثریت مردمان دانزیک آلمانی بودند ولی این شهر همواره شهری لهستانی بود. نخستین باری که نامی از این شهر در تاریخ یافت می‌شود سده ۱۲ میلادی است و با دومین تجزیه لهستان میان دول پروس و روسیه در تاریخ ۱۷۹۸ (یا ۱۷۹۳) این شهر تحت سلطه پروس درآمد. و تنها در سال ۱۹۱۹ و پس از جنگ اول جهانی بود که دیگر بار به دامن



لهستان بازگشت.

اما با روی کار آمدن دولت نازی در آلمان، مرزهای غربی لهستان دگر بار دستخوش ناآرامی شد. آدلف هیتلر در سپتامبر ۱۹۳۳ شخصاً به لهستان پیشنهاد عقد قرارداد حسن همجواری داد و سرانجام در بیست و شش ژانویه ۱۹۳۴ این قرارداد به امضا رسید. براساس این موافقت‌نامه طرفین متعهد شدند اختلافات احتمالی خود را بطریق مسالمت‌آمیز حل کنند و از توسل به اعمال زور اجتناب ورزند و از دخالت در مسائلی که فقط مربوط به امور داخلی هر یک از دو کشور است پرهیز کنند. این به معنای آن بود که آلمان دخالتی در موضوع آلمانی‌های ساکن لهستان نخواهد کرد. این اعلامیه مشترک حق بحث درباره مسأله دانزیک در آینده را برای آلمان محفوظ داشته بود. حزب ناسیونال سوسیالیست دانزیک که خواهان وحدت با دولت آلمان بود در انتخابات پارلمان محلی در اوت ۱۹۳۶ اکثریت کرسی‌ها را بدست آورد و دولت آلمان را وادار به دخالت تدریجی در موضوع دانزیک نمود و دولت آلمان مدعی شد که چون اکثریت ساکنان این ناحیه آلمانی هستند پس نظارت لهستان بر این منطقه باید به دولت آلمان واگذار گردد.

در روزهای بیست و چهارم و بیست و پنجم فوریه ۱۹۳۹ جوانان ورشو اقدام به برپایی تظاهرات شدید ضدآلمانی کردند لهستانیان با حس غریزی خود خطری را که از سیاست توسعه‌طلبی آلمان ناشی می‌شد را بخوبی درک کرده بودند و در نتیجه این تظاهرات و تشدید روابط بین دو کشور و به بن‌بست رسیدن مذاکرات آدلف هیتلر در بیست و هشت آوریل همان سال در سخنرانی خود فسخ پیمان دوستی میان آلمان و لهستان را رسماً اعلام کرد. اما هنوز برای حمله به لهستان یک مانع جدی وجود داشت شوروی در تاریخ بیست و سوم اوت همان سال پیمان عدم تعرض برای دهسال میان دولت آلمان و اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی منعقد شد و طرفین متعهد شدند که از شرکت در دسته‌بندی‌های نظامی و پیمان‌ها علیه یکدیگر پرهیز کنند.

در اولین ساعات بعدازظهر روز بیست و پنج اوت فرمانی از سوی آدلف هیتلر مبنی بر تهاجم به خاک لهستان در ساعت چهارونیم بامداد روز بعد صادر شد ولی چون در همان بعدازظهر در لندن میان دولت لهستان و دولت انگلستان پیمانی مبنی بر این که حمله به هر یک

از دو کشور حمله به کشور دیگر تلقی گردد به امضاء رسید و از آنجا که در آن زمان آلمان در باختر تنها دارای ۲۳ لشکر بود لذا آدلف هیتلر طی فرمانی دیگر حمله به لهستان را ملغی اعلام کرد اما هیتلر نمی‌توانست حمله به لهستان را تا دیرتر از اول سپتامبر ۱۹۳۹ بتأخیر اندازد. زیرا بیم آن بود که باران‌های پربار پاییز لهستان لشکرهای زره‌پوش آلمان را از حرکت باز دارد. پس در روز اول سپتامبر نیروهای آلمان خاک جمهوری لهستان را مورد حمله قرار دادند و دانتزیک را اشغال کردند. ارتش نازی آلمان در طی سه هفته با وجود مقاومت شدید لهستانیها نواحی غربی و مرکزی این کشور را تسخیر کردند. از سوی دیگر در هفدهم سپتامبر اتحاد جماهیر شوروی نیز از موقعیت استفاده کرده و از شرق به لهستان حمله ور شد و اوکراین غربی و بیلو روسی را که در سال ۱۹۲۰ ضمیمه لهستان شده بود اشغال کرد و لهستان شرقی ضمیمه شوروی و لهستان مرکزی و غربی جزو خاک آلمان شد. در بیست و هشت سپتامبر ۱۹۳۹ بین روسیه و آلمان پیمانی دوستی و اصلاحات مرزی به امضا رسید که عملاً خبر از تجزیه لهستان می‌داد. و در چهار اکتبر همزمان با ورود هیتلر به ورشو، روسها و آلمانیها با مأموریت هیأتی جهت تعیین خط مرزی میان آلمان و روسیه در خاک لهستان موافقت کردند و در بیست و هفت فوریه ۱۹۴۰ دو دولت در مرز مشترک خود در خاک لهستان اقدام به نصب پلاک مرزی کردند.

آلمانیها منطقه‌ای در حدود صد و سی هزار کیلومتر مربع با جمعیتی در حدود بیست و یک میلیون لهستانی را در اختیار گرفتند و روسها منطقه‌ای در حدود دویست هزار کیلومتر مربع با جمعیتی در حدود سیزده میلیون نفر را از آن خود کردند و بدین سان بر نقشه جغرافیا دیگر عملاً کشوری بنام لهستان وجود خارجی نداشت امامین پرستان لهستان به رهبری ژنرال ولادیسلاو سیکورسکی، نخست در پاریس، دولتی در تبعید تشکیل دادند که با سقوط پاریس این دولت به لندن منتقل شد. ماه عسل روسها و آلمانیها در لهستان دیری نپائید و آلمان در تاریخ بیست و دوم ژوئن ۱۹۴۱ به خاک شوروی حمله کرد و یکماه بعد در بیست و یک ژوئیه بمبافکنهای آلمانی برای نخستین بار مسکو را بمباران کردند این چرخش در سیاست خارجی آلمان و حرکت ماشین نظامی آلمان به سوی شرق اتحاد جماهیر شوروی را به دولت لهستان آزاد نزدیک کرد تا جایی که در تاریخ سی و یک ژوئیه ۱۹۴۱ دولت شوروی با دولت لهستان آزاد رابطه سیاسی برقرار کرد و اتحاد شوروی تغییراتی را که بر اساس پیمان ۱۹۳۹ آلمان و شوروی



در خاک لهستان صورت پذیرفته بود بی ارزش دانست.

در حمله روس‌ها به لهستان در حدود دویست و سی هزار تن از نظامیان لهستانی به اسارت درآمدند که از این میان سیزده هزار و پانصدتن افسر بودند. این گروه از اسیران به همراه اسیران غیر نظامی که در حدود سیصد هزار تن می‌شدند در خاک شوروی به دو گروه بخش شدند. مردها را به مناطق شمالی شوروی فرستادند و زنان را برای انجام خدمات گوناگون روانه آسیای مرکزی نمودند. بعد از برقراری رابطه سیاسی میان دولت شوروی و دولت لهستان آزاد ژنرال سیکورسکی برای حل مسأله اسیران لهستانی در بیست و شش نوامبر ۱۹۴۱ به مسکو سفر کرد وی در راه مسکو در تهران نیز توقف کرد این توقف براساس تمایل دولت ایران بوده است زیرا براساس اخبار منتشر شده در مطبوعات انگلستان که خبر آن در گزارش محمدعلی مقدم، وزیرمختار وقت ایران در انگلستان به وزارت خارجه ایران منتقل شده در ژوئیه همان سال دولت ایران به اطلاع وزیر مختار انگلیس در تهران رسانده است که ایران نه فقط راه عملی برای حمل مهمات جنگی به روسیه است بلکه طریقی برای خروج سیصد هزار محبوسین نظامی لهستانی که اکنون در روسیه هستند نیز می‌باشد. روز سوم دسامبر همان سال ژنرال سیکورسکی در کاخ کرملین با استالین دیدار کرد. در این دیدار ژنرال ولادیسلاو آندرس نیز وی را همراهی می‌کرد. موضوع این دیدار اسیران لهستانی بود. نظر بر ایجاد ارتشی از اسیران لهستانی بود تا همدوش ارتش‌های متفق بر علیه آلمان نازی وارد نبرد گردد. فرماندهی کل این ارتش قرار بود بر عهده ژنرال آندرس باشد اما روسها از سیزده هزار و پانصدتن افسر اسیر تنها ۱۵۰۰ تن را در اختیار داشتند و از سرنوشت باقی اظهار بی‌اطلاعی می‌کردند اما آنان در واقع در تابستان ۱۹۴۰ در جنگل کاتین به قتل رسیده بودند جنایتی که رژیم شوروی همواره سعی داشت برگردن آلمان نازی بیندازد. ارتش تبعیدیان لهستانی در تاریخ معاصر بنام فرمانده آن ارتش آندرس خوانده می‌شود. ژنرال آندرس متولد ۱۸۹۲ در جنگ اول جهانی بعنوان افسر ذخیره در ارتش روسیه خدمت کرد. در جنگ علیه روس‌ها در کنار ارتش لهستان در سال‌های ۲۰-۱۹۱۹ پیکار کرد و با درجه سرهنگی در ارتش لهستان تا پیش از جنگ دوم خدمت می‌کرد. با آغاز جنگ علیه آلمانها و سپس روس‌ها به نبرد پرداخت ولی توسط روسها به اسارت درآمد. تا آنکه در سال ۱۹۴۱ جهت سامان بخشی و فرماندهی نیروهای منسجم لهستان آزاد شد و از فرماندهان نبرد

طبرق در سال ۱۹۴۲ بود همچنین فرماندهی لشکر دوم لهستان را در نبرد ایتالیا در سالهای ۱۹۴۴-۵ بر عهده داشت و افراد تحت فرمانش به سال ۱۹۴۴ مونت کازیتو را فتح کردند. در اواخر جنگ به فرماندهی کل نیروهای لهستان در غرب ارتقاء یافت اما امتناع وی از به رسمیت شناختن دولت کمونیست لهستان موجب شد که وی از شهروندی لهستان محروم شود و در انگلستان اقامت کند و تا مرگش که در تاریخ ۱۲ مه ۱۹۷۰ به وقوع پیوست ساکن لندن بود.

در سی و یک دسامبر ۱۹۴۱ طی قراردادی بین شوروی و دولت لهستان آزاد، شوروی مبلغ سه میلیون روبل به دولت لهستان آزاد وام داد. با افزایش جنایت جنگل کاتین و تردید در ادعای شوروی مبنی بر دخالت آلمان نازی در این امر ادعایی که امروز کذب بودن آن را همگان می‌دانند و روس‌ها نیز به آن معترف هستند و نیز مخالفت دولت لهستان آزاد مبنی بر تصرف شرق لهستان توسط روس یعنی از دست دادن پیروزی‌های بدست آمده توسط پیمان ریگا برای لهستان و یا ایجاد دولتی مستقل از دولت لهستان آزاد در مناطق شرق لهستان روابط میان دولت شوروی و دولت لهستان آزاد دچار بحران شد و در تاریخ بیست و شش آوریل ۱۹۴۳ این دو دولت روابط سیاسی میان خود را قطع کردند. ژنرال سیکورسکی هم در روز ۴ ژوئیه همان سال در یک سانحه هوایی درگذشت.

در دوم دسامبر در کنفرانس تهران توافق شد که بخش‌هایی از شرق لهستان ضمیمه خاک جماهیر شوروی گردد و بجای آن بخش‌هایی از شرق آلمان در اختیار لهستان گذاشته شود. در ۳۱ دسامبر ۱۹۴۴ کمیته ملی لهستان که ساخته کمونیست‌ها بود در دوبلین اعلام ایجاد دولت موقت کرد و در ۱۴ فوریه ۴۶ از دولت لندن درخواست انحلال نیروهای لهستانی تحت امر نبردهای بریتانیا را کرد و در بیست و شش سپتامبر همان سال از ژنرال آندرس ترک تابعیت به عمل آمد.

این سیر وقایع بود اما لهستانیانی که در فاصله سالهای ۴۲-۱۹۴۱ به ایران آمدند چند ماهی را در اردوگاههایی در شهرهای گوناگون ایران سپری کردند. مردانی که توان نبرد داشتند از طریق ایران و خاورمیانه راهی میدان‌های جنگ شدند این نبردها بیشتر در نبرد آفریقا و گشودن ایتالیا شرکت داشتند اما دیگران که شامل زنان و کودکان می‌شدند یا به جاهای امن‌تر جهان یا کشورهای مشترک‌المنافع بریتانیا کوچ داده شدند تا تحت نظارت دولت انگلیس نگهداری شوند



و یا گروهی در ایران ماندند و تا پایان جنگ در اردوگاههای ویژه بسر بردند. گروهی نیز برای همیشه در خاک ایران خفتند. هنوز نام برخی از محله‌ها یاد این گروه مهاجر را با خود و در خود دارد، برای نمونه محله کمپلوی اهواز که یادآور کمپ پلوتی یا کمپ لهستانی است.

در آن سالها ورود این گروه برای جامعه ایرانی مسائلی نیز آفرید، برای نمونه می‌توان گفت که زنان لهستانی به هنگام ورود در وضع اسفناکی بودند. بسیار کثیف و آلوده به شپش، و این خود باعث همه‌گیری تیفوس در تهران آن سالها شد. اما این زنان در تهران مورد توجه نیروهای اشغالگر بودند همانطور که پیشتر گفته شد آمیزش میان جامعه ایرانی با نیروهای اشغالگر به لحاظ بافت فرهنگی جامعه بسیار راحت نبود. در این میان اما اقلیت‌های مذهبی به ویژه ارامنه آزادتر بودند در چنین شرایطی این زنان لهستانی بدل به ابزاری برای استراحت سربازان اشغالگر به ویژه آمریکائی‌ها شدند. در این میان اما گروهی از این مهاجران در سال ۱۹۴۲ به تشکیل انجمن لهستانی مطالعات ایرانی در تهران همت نمودند. چند تن از استادان دانشگاههای لهستان نیز که جزو این مهاجران بودند از اعضای این انجمن محسوب می‌شدند. هدف این انجمن آشنا کردن دو ملت با فرهنگ هم بود. در این راستا انجمن جلسات سخنرانی و انتشار جزواتی را در دستور کار داشت و از سال ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۵ توانست سه شماره از نشریه‌ای دو زبانه (لهستانی / فرانسوی) بنام Studia Iranskie را منتشر کند. ایجاد این انجمن در آینده مطالعات ایران‌شناسی لهستان بسیار مهم است. از اعضای این انجمن می‌توان به ف. ماخالسکی اشاره کرد که بعدها به تدریس ایران‌شناسی در دانشگاه کراکو که قدیمی‌ترین دانشگاه لهستان است پرداخت و با کوشش‌های وی بود که رشته ایران‌شناسی استقلال یافت و از سایه مطالعات هندشناسی و مطالعات اسلام‌شناسی درآمد. وی نخستین ایران‌شناس لهستانی است که فارسی روزمره و محاوره‌ای را در ایران آموخت. وی با نگارش مقالاتی در شناختن ادبیات ایران توسط لهستانیان کوشید. وی اثری سه جلدی بنام ادبیات ایران معاصر دارد که تنها به حوزه شعر معاصر می‌پردازد هر چند لهستانیان با ادب کلاسیک ایران از دیرباز آشنا بودند بطوری که ترجمه گلستان به لهستانی نخستین ترجمه این کتاب به زبان اروپایی محسوب می‌شود.

از دیگر اعضای این انجمن می‌توان از کوژیالکوسکی نام برد وی در سال ۱۹۴۲ جزوهای کوچک به زبان فرانسوی درباره تاریخ مطالعات ایرانی در لهستان و تاریخ روابط ایران و

لهستان در تهران منتشر کرد. اما ایرانیان از این برخورد سینه به سینه چه حاصل بردند؟ و کدامین خاطره را در طول این سالها در ذهن خویش نگه داشتند؟ در عرصه ادبیات و مطالعات تاریخی ایران بی‌شک آثار برجسته لهستانیان هیچگاه به فارسی ترجمه نشده و در ایران نیز درباره تاریخ و فرهنگ لهستان هیچ پژوهشی جدی انجام نگرفته هر چند که در دوران بعد از جنگ ایران و لهستان روابط خوبی داشتند و حتی در تاریخ ۱۴ سپتامبر ۱۹۶۶ پادشاه وقت ایران به لهستان سفر می‌کند و در تاریخ ۸ مه ۱۹۶۸ ریاست‌جمهور لهستان بطور رسمی از ایران دیدار می‌کند اما این در حجاب ماندن خواه بر اثر حضور مارکسیزم در لهستان باشد خواه نه، ولی یک واقعیت مسلم است.

آوارگان لهستانی اما در عرصه هنر ایران معاصر حضور داشته‌اند. شاید عریان‌ترین اشاره به این گروه در هنر معاصر ایران در سینمای مستند باشد، فیلم «مرثیه گمشده» ساخته خسرو سینایی. او این فیلم را برای تلویزیون ایران در فاصله سالهای ۱۳۵۰ تا ۱۳۶۲ می‌سازد. این فیلم شانزده میلی‌متری به مدت ۹۵ دقیقه تلاش می‌کند سرنوشت این مهاجران را به تصویر کشد و رد آنان را حتی تا زلاندنو پی بگیرد اما مجاب کردن مسئولان نیز برای فیلمساز راحت نبود و نزدیک به ۵ سال طول کشید. سینایی می‌گوید: مسئولان امور در آن زمان می‌گفتند این موضوع اصلاً به درد چه کسی می‌خورد؟ اما این تنها فیلم سینایی در مورد لهستانیان ایران نیست. او سالها بعد فیلم دیگری، اما این بار داستانی در این مورد ساخت. «یار در خانه» در زمینه داستان نیز گاه‌گاه اشاره‌ای به حضور لهستانیان می‌شد مثلاً داستان مردی که نفسش را کشت از صادق هدایت. اما شاید یگانه داستانی که اشاره‌ای واضح و روشن به فردی لهستانی دارد داستان کوتاه «یه ره نچگا» از بزرگ علوی است که بازگوکننده عشق راویبی به دخترکی لهستانی است بنام یه ره نچگا؛ عشقی ناگهانی که تنها در یک دیدار حاصل می‌شود و بعد فراق است و جدایی.

اما کودکان لهستانی که در آن سالهای دور در ایران زندگی کردند و سرانجام به میهن خود بازگشتند در لهستان بنیادی ایجاد کرده‌اند بنیادی برای حفظ خاطرات آن سالها ریاست این بنیاد با سینماگر لهستانی مارک نویسکی است. اما وی از کودکان آندرسی نیست از قرار معلوم وی فیلمی درباره این کودکان ساخته است. امید است که ایرانیان نیز روزی بیننده آن باشند. منابع و مآخذ تاریخی ما که عاری از هیچ یادی و خاطره‌ای از آن کودکان است.